

این‌هایی که جلوی من (در انتخابات) بودند هیچگاه حس رقابت را در من تحریک نکردند که بخواهم هیجانی و انتخاباتی صحبت کنم. روحیه این را هم نداشتم که تصنعی حرف بزنم. هیچ‌گاه حاضر نبودم ارزش‌های پاسداری خودم را زیر پا بگذارم که بخواهم رای بیاورم.

رضایی:



به گزارش اسپادانا؛ دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌گوید: اگر صدام حسین یا مسعود رجوی در انتخابات روبه‌روی من بودند شاید بیش از سی میلیون میلیون رای می‌آورد و این‌هایی که جلوی من بودند هیچگاه حس رقابت را در من تحریک نکردند که بخواهم هیجانی و انتخاباتی صحبت کنم. روحیه این را هم نداشتم که تصنعی حرف بزنم. هیچ‌گاه حاضر نبودم ارزش‌های پاسداری خودم را زیر پا بگذارم که بخواهم رای بیاورم.

در ادامه این مصاحبه را می‌خوانید:

*لباس سبز آقای محسن رضایی برای ما جوانان خیلی جذاب به نظر میرسد. خود آقای محسن رضایی بازگشت به این لباس را چگونه می‌بینید و برای خودش چه حسی را تداعی می‌کند؟

هر فردی دو شناسنامه دارد که یک شناسنامه فردی و یک شناسنامه هویتی است. شناسنامه شخصی آدم‌ها این است که کجا متولد شده، اهل کدام شهر هستند و پدر و مادرش چه کسی است تاریخ تولدش چطور است. شناسنامه هویتی شناسنامه معنوی-فرهنگی فرد را شکل می‌دهد که این فرد از چه حزب و گروهی است و اعتقاداتش چیست. همه آدم‌ها دو شناسنامه ای هستند. شناسنامه دوم من همین لباس سپاه و پاسداری است چون هویت من با این لباس قابل تعریف و بیان است و از زمانی که خودم را شناختم این حس پاسداری از اسلام و انقلاب در وجودم شکل گرفت. در همان دوران دبیرستان هم که برای پیروزی انقلاب مبارزه می‌کردم ساواک من را دستگیر کرد در سن 18-19 ساله و جوان‌ترین زندانی رژیم شاه بودم و شعار من هم «اکبر و اسلام و پیروی از امام (ره) بود. در حقیقت هویت سیاسی و فرهنگی من با دفاع از پاسداری از اسلام و انقلاب شکل گرفت. طبیعی بود که من هیچ وقت این لباس را به هیچ چیز دیگری ترجیح نخواهم داد و افتخار زندگی من است زندگی من با آن معنا پیدا می‌کند و هویت خودم را در این لباس سبز می‌بینم

*اگر بخواهیم مقایسه‌ای بین دو برهه زندگی شما داشته باشیم؛ دوره خدمتتان در سپاه و فعالیت در عرصه سیاست را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

هدف من حضور در صحنه مقاومت و دفع خطر بوده است حالا چه شهید شویم، چه پیروز شویم. من اگر در صحنه جنگ مثل برادران دیگرم توفیق شهادت را پیدا می‌کردم شاید در ادامه فرماندهی عملیات‌ها و پیروزی‌های بعدی حضور نداشتم. در شانزده سال فرماندهی سپاه بزرگترین ارتش منطقه را شکل دادیم و به تعبیر رهبر انقلاب چشم ناظران بین‌المللی خیره ماند و دهها استراتژیست نظامی تربیت شد و تمامی سرزمینهای اشغالی کشورمان آزاد گردید.

هرجا خطر برای کشورم و مردم و اسلام بوده در آنجا حاضر شده‌ام و معنای پاسداری هم همین است. دقیقاً به همین دلیل،

وظیفه ام این بود به خاطر احساس خطری که از محاصره اقتصاد کشورم می کردم بعد از جنگ از سپاه بیرون بیایم. با همان هدف و آرمان سپاه از سپاه بیرون آمدم، آن هم با امضاء و توافق رهبر انقلاب. البته تا دو سه سال اول من همچنان پاسدار بودم، کما اینکه مقام معظم رهبری با عنوان سرلشگری من را برای دبیری مجمع تشخیص مصلحت نظام منصوب کردند. منتهی چون در شرایط انتخابات ما باید قانون را رعایت می کردیم، ناچار شدیم برای شرکت در انتخابات و برای حفظ و رعایت قانون مخصوصاً در بحث مجلس شورای اسلامی لباس را از تن بیرون بیاوریم وگرنه اگر قانون راه می داد با همان لباس در انتخابات شرکت می کردیم.

آن خطری که باعث شد من به جمع بندی برسم که باید به عرصه سیاست وارد شوم همین تحریم های اقتصادی بود. برخی ممکن است بگویند ایشان دارد توجیه می کند. انسان برای حرفش باید سند داشته باشد دیگر! چون که تحریم اقتصادی در سال های اخیر تشدید شد و آن موقع که من از سپاه بیرون آمدم که تحریم اقتصادی به این صورت نبود. اما اگر کسی می خواهد بداند واقعا انگیزه من این بوده است، باید به خاطرات شهید باقری مراجعه کند.

یکی از اسناد شهید حسن باقری این است که در بهمن ۱۳۶۰ که هنوز هم عملیات فتح المبین انجام نشده می گوید برادر محسن در عملیات فتح المبین برای ما فرماندهان صحبت کرد و گفت ما در این جنگ پیروز می شویم و آمریکا چیزی به دست نمی آورد ولی بعد از جنگ آمریکا ایران را محاصره اقتصادی می کند و بعد هم به جای اسرائیل، اعراب را روبروی ما قرار می دهند. به محض اینکه جنگ تمام شد ما قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء(ص) را در سپاه تاسیس کردیم. برای همین بود که می خواستیم از خطرات آینده جلوگیری کنیم. اما به نقطه ای رسیدم که احساس کردم دیگر در سپاه نمی توانم جلوی آن خطر را بگیرم و باید بدون اینکه از لباس پاسداری خارج شوم از سپاه بیرون بیایم. بعد که در عمل وادار شدم به خاطر شرکت در انتخابات و رعایت ضوابط و مقررات کشور -که ما پاسدارها باید بیش از همه خودمان را به آن مقید بدانیم- ناچار شدم این لباس را از تن بیرون بیاورم. پس در حقیقت من برای یک خطری از سپاه بیرون آمدم، آن هم با اجازه آقا.

*البته گفته میشود رهبری در ابتدا با خروج شما از سپاه موافقت نکردند

این حرف درستی نیست. من سه سال بود که از خدمت ایشان تقاضا کرده بودم. ایشان فرموده بودند صبر کن، من خودم شما را خبر می کنم. بعد از سه سال ایشان ما را خبر کردند گفتند حالا بیا بیا استدلال هایتان را برای من بگوئید، اگر قانع شدم موافقت می کنم و اگر قانع نشدم باید به عنوان فرمانده سپاه باشید. جلسه ما یک ساعت و چهل پنج دقیقه طول کشید بعد آقا فرمود الان ساعت چند است؟ تقریباً بیست دقیقه یا نیم ساعت هم از اذان گذشته بود. ایشان گفتند ما یک ساعت و چهل پنج دقیقه با هم صحبت کردیم؛ الان من به شما می گویم که قانع شدم ولی یک شرط دارد. من خدمتشان گفتم چه شرطی؟ آقا فرمود اول ما کسی را جای شما پیدا کنیم بعد شما بروید. من ترسیدم این چیزی که آقا می گوید شاید ۴-۵ سال طول بکشد. گفتم آقا چقدر طول می کشد ایشان فرمود از دو هفته تا دو سال. گفتم من تابع جنابعالی هستم. بعد که بیرون آمدم مقام معظم رهبری گفتند حالا چون ممکن است بحث شما کمی پخش شده باشد همه فرماندهان را فردا شب یا پس فردا شب در اینجا جمع کنید تا برای برایشان صحبت بکنم. دو روز بعد مقام معظم رهبری همه فرماندهان را بعد از نماز مغرب در حیاط بیت جمع کردند و ایشان بالای پله ها، من سمت راست ایشان، آقای موحی کرمانی هم سمت چپ ایشان و همه فرماندهان هم در پله های پائین نشسته بودند.

ایشان هم با لباس عادی خودمانی بودند. ایشان فرمودند که من همین الان هم اگر بخواهم برای سپاه فرمانده تعیین کنم آقا محسن را تعیین می کنم. ایشان از اول با من بوده الان هم هست در آینده هم خواهد بود. آقا آنقدر محکم صحبت کرد که من شک کردم نکند در این چهل و هشت ساعت نظارش عوض شده باشد. بعد از جلسه گفتم آقا شما خیلی محکم صحبت کردید که من فرمانده هستم. دلیلش چه بود؟ آقا فرمودند بله؛ چون ما که نمی دانیم کی جانشین شما تعیین می شود من طوری صحبت کردم که این بچه ها آرامش پیدا کنند که یک وقت متزلزل نشوند. بعد گفتم شما اگر بگوئید من در سپاه بمانم تا محاسنم سفید شود و یا عصا هم به سپاه بیایم من خواهم ماند. با اینکه نظر من این بوده ولی شما تا هر مدت که بگوئید تابع هستم و خواهم ماند. آقا فرمودند نه. چیزی که با شما صحبت کردیم، همان است و در همان چهارچوب جلو می رویم که سه چهار ماه بعد آقای رحیم صفوی تعیین شد و من از سپاه بیرون آمدم. ولی عجیب است که رهبر انقلاب فرمودند که "ببینید اقا محسن از اول با ما بوده والان هم هست و تازمانی که ما هستیم ایشان با ما هست..". امروز که یکبار دیگر لباس به تن کرده ام بیشتر به پیش بینی های اقا اعتقاد دارم.

*در زمینه ورود شما به دنیای سیاست، میبینم شما با وجود این که ظاهراً یک تیم مشاوره ای اقتصادی و برنامه ریزی شده دارید. با این وجود علت اینکه در انتخاباتهای اخیر موفقیت کسب نکردید چیست؟

دلیل آن این است که ما در چهارچوب ارزش های پاسداری عمل کردیم. اولاً دروغ نگفتم و بعد هیجان سازی نکردیم و همه آن منطقی و با اعداد و ارقام و بحث های اقتصادی جلو می رفتیم. برای من اقتصاد مهم بود و نقطه آسیب پذیر کشور می دیدم و بیشتر تأکیدات من این بود. هیچگاه حس رقابت نسبت به این رقبا در من شکل نگرفت. اگر صدام حسین یا مسعود رجوی در انتخابات روبه‌روی من بودند شاید بیش از سی میلیون میلیون رای می آوردم ولی این هایی که جلوی من بودند هیچگاه حس رقابت را در من تحریک نکردند که بخواهم هیجانی و انتخاباتی صحبت کنم. روحیه این را هم نداشتم که تصنعی حرف بزنم. هیچ گاه حاضر نبودم ارزش های پاسداری خودم را زیر پا بگذارم که بخواهم رای بیاورم.

*یعنی سخت است که کسی بخواهد در انتخابات جمهوری اسلامی پیروز شود اما دروغ و تزویر را به کار نبرد؟

دروغ و تزویر نمی گویم. ولیکن انتخابات متأسفانه در سراسر دنیا از جمله کشور ما به تحریک هیجانات و احساسات تبدیل شده

است و این چیزی است که عقلانیت و تشخیص را تضعیف می‌کند. کما اینکه تا الان هم ما دیدیم که مردم پس از مدتی از کسانی که انتخاب می‌کنند رویگردان می‌شوند. اگر این انتخاب درستی بوده که بعدش نباید از آن افراد رویگردان شوند. این بیانگر این است که الان تبلیغات به یک صنعت و هنر تبدیل شده است و ما هیچ وقت نمی‌خواستیم وارد این چهارچوب‌ها شویم.

* در چند سال اخیر نسبت به فرماندهی شما نقد‌هایی مطرح شده و خصوصاً پس از آن که کتابی توسط موسسه کیهان به نام «راز قطعنامه» منتشر شد که ادعاهایی در خصوص عملکرد شما در خصوص پایان جنگ مطرح میکرد. شما همان زمان هم نسبت به این کتاب موضع گرفتید. آیا آقای غضنفری - پژوهشگر و نویسنده کتاب - قبل از انتشار با شما در خصوص این ابهامات گفتگو کرده بودند؟

خیر، اصلاً به من مراجعه نکردند و صحبت‌های من را ننشیده بودند. به نظرم این کتاب در حقیقت می‌خواسته با شخص دیگری تسویه حساب سیاسی کند و این وسط مرا هم از اتهاماتش بینصیب نگذاشته است.

* شما همان موقع ادعا کردید مطالب این کتاب واقعی نیست و مدعی بودید آن را به رهبری نشان داده‌اید و ایشان گفته بودند شما که فرمانده جنگ هستید از زبان خودتان اتفاقات را بازگو کنید. اما در این مدت همچنان شاهد پاسخ به بسیاری از ابهامات در خصوص فرماندهی دفاع مقدس از سوی شما نبودیم.

بعد از آنکه مقام معظم رهبری فرمودند شما دفاع کنید دیگر هیچ سوالی نیست که شخصی بپرسد و من آن را بدون پاسخ بگذارم. از جمله اینکه همین بحث پایان جنگ را هم من مفصل کتبی کردم. چون بعضی از حرف‌هایی که شفاهی گفته می‌شود به لحاظ استنادات تاریخی اعتبار لازم را ندارد. من در رابطه با مسئله پایان جنگ مکتوب گفتم و روزنامه جوان هم چاپ کرد. از همان شما می‌توانید استفاده کنید چون کتبی هست و کاملاً توضیح دادم که چطور بوده است.

* به غیر از موضوع پایان جنگ برخی نکات خاص دیگری هم در خصوص عملکرد شما در دفاع مقدس مطرح است. مثلاً اینکه در قضیه بازپس‌گیری فاو شما با علم به اینکه عراق قصد حمله دارد در تاریخ 28 فروردین 67 یک همایش غیرضروری در کرمانشاه ترتیب داده‌اید و فرماندهان سپاه به آنجا فراخوانده شدند و این باعث شد عراق بتواند از این خلاء استفاده کند و بدون دردسر در فاو پیشروی کند. چنین ابهامی مطرح هست و در جایی ندیدم که شما به آن پاسخ دهید.

این بحث را برای کربلای 4 هم می‌گویند. معمولاً هیچ شکستی نیست که این حرف را نزنند. بالاخره همه عملیات‌های جنگ‌ها که موفق نیست. هیچ جنگی در دنیا نداریم که پیروز شده باشد ولی یک یا دو عملیات در آن شکست نخورده باشد. مثل جنگ‌های پیامبر اکرم (ص). بالاخره ایشان که پیامبر خدا بوده است! اسلام پیروز شد و سرزمین عربستان را گرفت، ولی آیا می‌توانیم بگوییم هیچ عملیاتی نبوده که پیامبر اکرم (ص) شکست نخورده باشد؟ جنگ احد و جنگ‌های دیگر بوده ولی در جنگ یک عملیات و دو عملیات مهم نیست؛ برآیند عملیات‌ها مهم است. اینکه هر جا ایران شکست خورده است عده‌ای بیایند دست بگذارند که فرماندهان آگاهانه در اینجا شکست خوردند پس درباره پیروزی‌ها چه می‌گویند که همین فرماندهان به دست آوردند؟ در حقیقت این حرف برای محکومیت فرماندهان است نه برای تحقیق در وقایع و حوادث جنگ. این حرف که می‌گویند اینها مطلع بودند که عراق می‌خواهد همین فردا به فاو حمله کند کاملاً خلاف است. در عملیات کربلای 4 یکی از دلایلی که من گفتم باید الان بلافاصله کربلای 5 را انجام دهیم همین بوده است که آنجا تحلیل این بود که اگر ما کربلای 5 را انجام ندهیم و عراق فرصت پیدا کند، به فاو که مهمترین نقطه در دست ماست حمله می‌کند. اینکه انسان بیاید و پیش‌بینی کند که ممکن است در آینده به فاو حمله کنند با اینکه اطلاع دقیق داشته باشد که مثلاً همین فردا می‌خواهد به فاو حمله کند، دو بحث مجزاست. آن اولی را برای پیش‌بینی و پیشگیری می‌گویند این دومی را برای حضور در صحنه می‌گویند که انسان پشت تیربار برود و خودش را برای پدافند کردن آماده کند. بنابراین به طور کلی این که معلوم بود در اواخر جنگ عراق می‌خواست برای حمله کردن به ما آماده شود حرف درستی است، اما علت اینکه ما کربلای پنج و والفجر ده را انجام دادیم برای حفظ فاو بوده است. چون برای ما ثابت شده بود که بدون آفتد کردن نمی‌توانیم فاو را حفظ کنیم.

یعنی اگر تمام نیروهای ما برای والفجر 10 و کربلای 5 به حلبچه نمی‌رفت و همه به فاو می‌رفتیم و منتظر حمله عراق می‌ماندیم، صد درصد عراق فاو را می‌گرفت. تنها راهی که ما به نتیجه رسیده بودیم که عراق را بازداریم این بود که فرصت حمله کردن به او ندهیم. مطمئن بودیم که اگر عراق فرصت پیدا کند، به ما حمله می‌کند. چون برتری قوای او مشخص بود. برتری ما هیچ وقت در دفاع و پدافند نبوده است. همیشه در مشقت زدن بود. اگر می‌ماندیم که مشقت بخوریم، خورده بودیم و به همین دلایل وقتی دیدیم کربلای 4 موفق نشد بلافاصله آن را به یک فریب تبدیل کردیم و همانجا کربلای 5 را انجام دادیم و یک سال حمله ارتش عراق به فاو عقب افتاد. گفتیم حالا باید چه کار کنیم؟ نه در شلمچه، نه در منطقه عملیاتی خیبر می‌توانستیم وارد عمل شویم بهترین راه را این دیدم که یک عملیات موفق انجام دهیم تا قوای صدام را دوباره برای یکسال دیگر درگیر کنیم. اگر دولت به جنگ کمک میکرد و امکانات لازم را به ما می‌داد و میتوانستیم قوایمان را بیشتر کنیم، قطعاً از این معادله خارج می‌شدیم منتهی دیگر در اواخر جنگ ما باید با حمله کردن حتی آن نقاطی را هم که در دستمان بود را حفظ می‌کردیم.

* همانطور که اشاره کردید این بحث هم مطرح است که شما قبل از عملیات کربلای 4 اطلاع داشتید که عملیات لو رفته اما با این وجود دستور عملیات دادید.

البته اگر مطمئن بودیم که عملیات کاملاً لو رفته بازهم درانجا برای شناسایی بارزم و پیدا کردن نقاط ضعف عراق با نیروی کمتری حمله می‌کردیم لذا تنها چند ساعت پس از شروع عملیات که متوجه شدیم عملیات لو رفته و نقاط ضعف دشمن را هم

شناسایی کردیم عملیات را متوقف وانرا تبدیل به یک رودست بزرگی کردیم . در این خصوص چند ادعا مطرح شده است. یکی اینکه گفتند ایران در این جنگ 12000 هزار شهید داده است، در صورتی که شهدای ما زیر 1200 نفر هستند. دوم اینکه ما در این عملیات یک پنجم قوای مان را بیشتر وارد عمل نکردیم. سوم اینکه ما در این جنگ بیش از شش هفت ساعت نجنگیدیم و قطع درگیری دادیم در حالی که در عملیات های بزرگ ما بالای بیست روز می جنگیدیم. همه اینها بیانگر این است که این عملیات اصلی ما نبودو البته ما برای انجام عملیات اصلی رفتیم ولی به محض اینکه فهمیدیم غافلگیری وجود ندارد، دستور قطع درگیری دادیم و این عملیات به ظاهر شکست خورده را تبدیل به یک فریب کردیم. یک رودست به عراق زدیم و به عراق وانمود کردیم که عملیات سالیانه ما همین بوده است. شروع کردیم به تبلیغات کردن و او باور کرد که ایران عملیات سالیانه دیگری ندارد و فقط همین بوده است. نیروها را به سمت اهواز بردیم. 12 روز بعد، در همان نقطه کربلای 5 را انجام دادیم. ولی هیچ وقت فکر نمی کردیم عده ای از نیروهای ایرانی و روشنفکران ایرانی هم فریب بخورند! ما فکر کردیم سر عراق کلاه گذاشتیم، ولی معلوم شد بعضی ها هم در داخل کشور ما هستند که اینها هم فریب خوردند و باورشان شده که عملیات اصلی سالیانه ما همان کربلای 4 بوده که به آن صورت انجام شده است.

*یکی دیگر از ابهامات مطرح در خصوص اسارت حاج احمد متوسلیان است که گفته می شود علی رغم اینکه جانشین متوسلیان در سوریه (آقای کوچک محسنی) در عملیاتی توانسته بودند تعدادی از فالانژهای لبنانی را اسیر کنند و میخواستند آنها را با اسرای ایرانی مبادله کنند، اما شما دستور بازگشت آنها را میدید و آقای شمخانی شخصا به آنجا می روند و می گویند لازم نیست این اتفاق بیفتد. آیا چنین چیزی وجود داشته است؟

این هم جزء همین شایعات و دروغ هایی است که ساختند. ما اگر می دانستیم احمد در کدام نقطه چه در لبنان و چه در فلسطین است حتماً نیرو می فرستادیم و ایشان را می آوردیم ولو شده با عملیات این کار را می کردیم. اصلاً چنین چیزی نبوده است.

*مجموعاً گفته می شود در اواخر جنگ آقای محسن رضایی به سمت استراتژی صلح شرافتمندانه آقای هاشمی معتقد شده بودند و در استراتژی آفندی عقب نشینی داشتند و برای همین جنگ را به سمت جبهه های شمال غرب کشاندند که برای فضای جبهه جنوب رمقی نماند.

برای اثبات دروغ بودن این ادعا نقل نامه امام در خصوص جنگ کافی است. در این نامه حضرت امام (ره) نوشته اند به نقل از جانشین فرماندهی تنها کسی که معتقد به ادامه جنگ است آقای محسن رضایی است. من تا آخر معتقد بودم که کشور به کمک ما بیاید و ما مسئله عراق را با دست خودمان حل کنیم

*در خصوص نامه ای که شما درباره تجهیزات مورد نیاز برای جنگ نوشته بودید و امام در نامه پذیرش قطعنامه به آن استناد می کنند و آقای هاشمی چندسال پیش آن را منتشر کرد، ایشان میگویند شما نامه را با علم به این که قرار است به امام داده شود نوشتید، اما گویا شما از این که آقای هاشمی میخواهند آن را به امام برسانند مطلع نبودید و ایشان از شما صرفاً خواسته بودند که تجهیزاتی را که در جبهه ها نیاز دارید برای ایشان بنویسید تا تهیه شود و نه به منظور اصرار بر پذیرش قطعنامه؟

بله. آن هم نه فقط تجهیزات برای سقوط صدام، بلکه برای بیرون کردن آمریکا از خلیج فارس همه را لیست کردیم. چون آن زمان مطمئن بودیم که اگر خیز برداریم و به سمت بغداد برویم، آمریکاییها وارد جنگ با ما بصورت مستقیم می شوند. لذا گفتیم حالا که می خواهیم به سمت بغداد برویم اینطور نباشد که از پشت سر ضربه بخوریم و قدرت دفاع در مقابل آمریکا نداشته باشیم. آن تجهیزات در نامه اولاً برای سقوط صدام و ثانیاً برای بیرون کردن آمریکا از خلیج فارس بود که آن تجهیزات را تقاضا کرده بودیم و بعداً توسط آقای هاشمی به اطلاع حضرت امام رسید. با توجه به این شبهاتی که مطرح میشود، من برای اینکه ملت ایران ارادت و اعتقاد حضرت امام(ره) را نسبت به فرماندهان جنگ مخصوصاً فرماندهان سپاه و دیدگاهشان را در این زمینه بدانند انشاءاً یک نامه دیگر از امام(ره) را که تقریباً دو ماه بعد از پذیرش قطعنامه در پاسخ به نامه من برای فرماندهان نوشتند را در ایام سالگرد پذیرش قطعنامه 598 برای اولین بار منتشر می کنم که یکی از بی نظیر ترین احساسات باطنی امام نسبت به مدیران کشور را می شود در آن نامه دید.